جلسه 520

چهارشنبه 28/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حجیت خبر واحد بود که مخالف عموم کتاب هست. نقل شد از شیخ طوسی در عده وسید مرتضی در ذریعه که فرمودند تخصیص عموم قرآن با خبر واحد غیر قطعی الصدور جائز نیست. خبر واحد اگر محفوف به قرائن باشد که قطع به صدورش پیدا کنیم تخصیص می زنیم به وسیله آن عموم قرآن را. اما اگر خبر واحد محفوف به قرائن نباشد که قطع به صدورش پیدا بشود، نمی توانیم عموم کتاب را با آن تخصیص بزنیم. تعبیری می کنند می گویند با دلیل ظنی نمی شود از دلیل قطعی رفع ید کرد.

اقول: این مقدار که درست نیست. برای اینکه ما با قطع به حجیت خبر واحد از حجیت عموم قرآن رفع ید می کنیم. عموم قرآن که قطعی نیست. حجیت این عموم هم عند العقلاء مشروط است. حجیت عموم مشروط است عند العقلاء به عدم وصول خاص. چون خاص نسبتش با عام نسبت قرینه است به ذوالقرینة. وقتی که ما یک خبر معتبری پیدا کردیم که عرفا قرینه بود بر عموم عام، عقلاء با وجود این قرینه دیگر به عموم عام عمل نمی کنند. اگر حجیت این خاص مشکوک باشد، شما حق دارید بگوئید چرا به این خاص اعتماد کردید. اما وقتی که حجیت خاص ثابت است بالسیرة العقلائیة و المتشرعیة والروایات، ما رفع ید نکردیم از دلیل قطعی به دلیل ظنی. ما رفع ید کردیم از عموم عام که ظنی هست به قطع به حجیت آن خطاب خاص.

بله یک مطلبی مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه کفایه فرموده، اگر آن بیان تمام بشود اصلا نیازی به این بحث ما نداریم. آن بیان این است که فرموده اند بعید نیست ما بگوئیم عمومات کتاب در مقام بیان نیست، وروایاتی که فکر می کنید مخصص عموم کتاب است اینها مبین کتاب است، ابهام و اجمال کتاب را رفع می کند. پس تخصصا اصلا از این بحث خارج می شود. هر خطابی که پیدا کردیم که اخص مطلق بود از قرآن، ما به وسیله این خطاب اجمال قرآن را رفع می کنیم و تبیین می کنیم نه اینکه عموم قرآن را تخصیص بزنیم. چون نوعا به تعبیر ایشان آیات احکام به صدد بیان اصل تشریع است و نه تفصیل آن. حرم الربا، اصل تحریم ربا را بیان می کند. اما تفاصیل آن که شرائط حرمت ربا چیست، استثنائات حرمت ربا چیست، در مقام بیان نیست. شبیه خطابه خطیب که وقتی می گوید مردم ربا خواری نکنید، در مقام بیان نیست که بخواهد استثنائات را هم ذکر کند که بگوید مردم رباخواری نکنید مگر ربای بین پدر وفرزند، مگر ربای بین زوج و زوجه. این اصلا دیگر حرارت خطابه اش از بین می رود. به دنبال موعظه مردم است نه دنبال تبیین قانون. قرآن هم همینطور(البته این تعبیر در کتاب حاشیه کفایه ایشان نیست ولی به عنوان تکمیل عرض می کنم که قرآن هم کتب موعظه است و موعظة للمتقین). خب عمومات در مقام اصل تشریع است، حرم الربا و امثال آن، در مقام تفاصیل نیست.

اقول: این فرمایش ایشان انصافا خلاف فهم عرفی است. ما چه قرینه ای داریم که حرم الربا در مقام بیان تفاصیل حکم نیست؟ اگر اینطور هست پس شما جائی که روایت نداریم چه می کنید. حرم الربا که مجمل است شک می کنیم ربا بین مادر و فرزند حلال است یا حرام. شما چرا فتوی می دهید که ربا بین مراد و فرزند حرام است؟ چون آن دلیلی که وارد شده راجع به ربای بین پدر وفرزند است که مشهور بر اساس این روایت یاسین ضریر که لاربا بین الوالد و ولده فرموده اند پدر با فرزند اعم از فرزند دختر یا پسر می تواند ربا بدهد یا ربا بگیرد، راجع به مادر که نیامده لذا به عموم حرم الربا تمسک می کنید.

پس کلام در این است که شما باید بروید یک اطلاقی در روایات پیدا کنید که در مقام بیان حرمت ربا باشد که به او تمسک کنید بگوئید او در مقام بیان است. در حالی که همه جا که این پیدا نمی شود، به خود همین حرم الربا تمسک می کنید، به خود والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء و بعولتهن احق بردهن فی ذلک تمسک می کنید، می گوئید باید مطلقه به طلاق خلع عده نگه بدارد. اگر این خطابات مجمل باشد دیگر شما شک هم بکنید در اینکه شاید مخصصی ثبوتا هست ولو به ما نرسیده، مشکل پیدا می کنید. شما در مواردی که مخصص به شما نمی رسد به دلیل معتبر، می آیید رجوع می کنید به این عمومات کتاب. خب اگر عمومات کتاب دچار اجمال و اهمال باشند وقتی شک می کنید در مخصص منفصل مشکل پیدا می کنید. گاهی مخصص منفصل داریم به سند ضعیف، آنجا که مشکل بیشتر هست در رجوع به این آیات الاحکام. این با مبنای مرحوم علامه طباطبائی که قرآن را تبیانا لکل شیء می داند سازگار نیست. این چه تبیان لکل شیئی است که همه آیات الاحکام مجمل است؟ این را نمی شود ملتزم شد.

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون شهر رمضان، شما به این آیه شریفه تمسک نمی کنید که بر همه روزه در ماه رمضان واجب است مگر مسافر و مریض؟ تمسک می کنید.

شما در خود روایات می بینید تمسک کرده اند به این روایات: ما جعل علیکم فی الدین من حرج. در روایت صحیحه راجع به محرم داریم که الرجل یرید اسباغ الوضوء فتسقط منه الشعرة والشعرتان، یک یا دو مو در حال وضوء از او می افتد، قال لیس بشیء ما جعل علیکم فی الدین من حرج. ظاهر این روایت این است که حضرت آیه شریفه ما جعل علیکم فی الدین من حرج را تطبیق فرمود در این روایت صحیحه بر مورد اسباغ وضوء، چون بر محرم حرام هست کاری بکند که موهایش بریزد ولکن این روایت فرموده است که اگر این برای اسباغ وضوء بشود مشکلی پیش نمی آید.

اینکه علامه طباطبائی فرموده روایاتی که استدلال شده در آنها به عمومات کتاب، ما اینها را تتبع کردیم، تمام اینها استدلال به اصل آیه است نه به عموم آیه. خب این درست نیست. خب این صحیحه هیثم که خواندیم: الرجل یرید اسباغ الوضوء تمسک به عموم واطلاق آیه شده است.

یا در بحث وضوء جبیره در روایت عبدالاعلی مولی آل سام گفت: عثرت فانقطع ظفری، چطور وضوء بگیرم؟ حضرت فرمود یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله ما جعل علیکم فی الدین من حرج. بر تو لازم نیست که مرتکب حرج بشوی ووضوء کامل بگیری، امسح علی المرارة، مسح کن بر همین جبیره. نفی وضوء کامل را می فهمیم. کسی که ناخنش شکسته و باند پیچی کرده بیایند بگویند متحمل مشقت شدیده بشو و دستانت را بشور و وضوء کامل بگیر، خب این خلاف آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج هست. کما اینکه خود روایت فرموده یعرف هذا واشباهه من کتاب الله ما جعل علیکم فی الدین من حرج.

بله یک روایتی هست احتمال می دهیم مرحوم علامه طباطبائی به او نظر داشته باشد که صحبت از ربح مضطر است، که صحیحه یعقوب بن یزید است، آیا از شخص مضطر می شود در بیع سود گرفت؟ حضرت فرمود بله می شود و بعد استدلال به آیه فرمود، فرمود احل الله البیع و حرم الربا إربح و لاترب، (ربح بگیر ولی ربا نگیر). قلت و ما الربا؟ قال مثلین بمثل.

این روایت بله محل بحث است. مرحوم محقق اصفهانی استدلال کرده است به این روایت به اینکه امام علیه السلام به اطلاق احل الله البیع تمسک کرد فرمود اخذ ربح از مضطر حرام است، پس حضرت به اطلاق این روایت تمسک کرد.

ما اشکالی کردیم که شاید نظر علامه طباطبائی به این اشکال باشد، گفتیم این روایت ظاهرش این است که به اصل آیه احل الله البیع تمسک می کند. چون اصل آیه احل الله البیع راجع به فرق بین سود در بیع است با سود در ربا. مشرکین می گفتند چه فرق می کند ما در بیع سود بگیریم یا در ربا سود بگیریم، خداوند می فرماید فرق می کند. ذلک بأنهم قالوا إنما البیع مثل الربا و احل الله البیع و حرم الربا. اصل این آیه راجع به حلال بودن سود در بیع است. و حضرت فرمود: و هل یشتری احد شیء الا من ضرورة، نوع افرادی هم که خرید می کنند ناچارند که خرید بکنند.

پس این آیه نه به اطلاقش بلکه به اصلش در این روایت استدلال شده است که سود در بیع حلال است. چون این آیه راجع به اخذ ربح در بیع است، امام علیه السلام هم می فرمایند که نوعا مردم که می آیند خرید می کنند وبایع از مشتری سود می گیرد نوعا مردم نیاز دارند و ناچارند به خرید. پس اصل این آیه می گوید سود گرفتن در خرید و فروش حلال است ولو مشتری ناچار باشد به خریدن.

بله این تمسک به عموم واطلاق آیه نیست اما همه روایات که اینجور نیست.

پس این فرمایش که بعید نیست بگوئیم آیات الاحکام در مقام اهمال و اجمال هستند و اصلا ما این اخبار را مخصص عمومات کتاب نمی دانیم چون عمومی برای کتاب در آیات الاحکام قائل نیستیم این فرمایش تمامی نیست. حالا در اطلاق احل الله البیع شما مناقشه بکنید، یا در اطلاق حرم الربا مناقشه بکنید، اما عمومات را چکار می کنید؟. عموماتی در قرآن هست، مگر می شود بگوئیم عمومات هست ولی در مقام بیان نیست؟. عموماتی که در قرآن هست مثل اینکه مشهور می گویند والمطلقات یتربصن جمع محلی به لام از ادات عموم است، یا آن آیاتی که لفظ کل بکار رفته، لفظ أیّ بکار رفته، خب اینها جملی هستند که مفید عموم هستند، ما در اینها مناقشه بکنیم درست نیست.

به هر حال بحث به اینجا می رسد که ما عمومات کتاب داریم، التزام به اهمال و اجمال در اینها درست نیست، می خواهیم ببینیم این اخبار آحاد که لایفید العلم می توانند مخصص این عمومات باشند یا نه؟

اشکالی که مطرح بود این بود که گفته شد خبر واحد اگر مخالف عموم کتاب باشد عرفا صدق می کند مخالف قرآن است. مخالف قرآن که بر آن صادق بود روایاتی داریم که ما خالف الکتاب فهو زخرف یا فدعوه. چه بکنیم، این روایات می گوید مخالف کتاب معتبر نیست.

اقول: ما به نظرمان باید این روایات را دسته بندی کرد:

برخی از این روایات نفی صدور می کند از خبر مخالف کتاب. می گوید صادر نشده است. ما خالف قول ربنا لم نقله، یا می گوید زخرف.

این دسته سه توجیه دارند:

توجیه اول: اینکه مراد از اینها مخالف به تباین است، مخالفی که مباین هست با کتاب، اینها زخرف هستند.

نفرمائید که ما همچنین خبری که نداریم بعید است حتی کسی بیاید خبری را جعل کند و به ائمه علیهم السلام نسبت بدهد که مخالف به تباین باشد با کتاب، چون کسی باور نمی کند. معمولا جعل باید به آن شخصی که این مطلب را به او نسبت می دهند فی الجمله بخورد. اگر نخورد اصلا جعل لغو است. معنا ندارد بیایند به امام نسبت بدهند که لاتقیموا الصلاة. کسی باور نمی کند. پس حمل این روایت بر خبر مباین عرفی نیست. چون خبر مباین را کسی بر امام جعل نمی کند و کسی باور نمی کند.

اقول: نه این درست نیست. برای اینکه عده ای بودند می خواستند ائمه علیهم السلام را در بین مردم تخریب کنند. و یا از مقام ائمه علیهم السلام استفاده کنند برای تثبیت خودشان وعقائد باطله شان. مثلا می آمدند یک حدیثی را جعل می کردند که امام قائل به جبر است. اتفاقا الان هم داریم، در کافی چندین روایت داریم که مفادش جبر است. مفادش این است که خداوند منعَ اهل المعصیة من الطاعة، خداوند خودش انسان های گنهکار را منع کرد از اینکه اطاعت کنند او را. لو علم الناس کیف خلقوا لما لام احد احدا، اگر مردم بدانند کیفیت خلقت یکدیگر را، هیچ کس دیگری را ملامت نمی کند. بعد ذیلش دارد: ولذا اهل طاعت نمی توانند اهل معصیت بشوند و اهل معصیت نمی توانند اهل طاعت بشوند. خب این جبر است و این مخالف کتاب است. اینکه در قرآن می فرماید: ذلک بما کسبت ایدیکم، إنا هدیناه السبیل إما شاء و إما کفورا، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر، این مخالف قرآن است که بگوئیم اهل معصیت نمی توانستند اهل طاعت بشوند و اهل طاعت هم نمی توانستند اهل معصیت بشوند. حالا تهذیب شده است روایات ما این مقدار وجود دارد، اگر تهذیب نمی شد که بیش از اینها بود. اینها مخالف قرآن است به تباین، یعنی جبر را توجیه کرده اند.

اخبار مخالف کتاب به تباین وجود داشت برای تخریب یا ائمه علیهم السلام یا اصحاب ائمه علیهم السلام. گاهی می خواستند امثال زراره و محمد بن مسلم را تخریب کنند. در این روایت صحیحه هست: إن مغیرة بن سعید لعنه الله دسّ فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدث بها ابی فاتقوا الله و لاتقبلوا علینا ما خالف قول ربنا تعالی وسنة نبینا صلی الله علیه وآله.

سؤال وجواب: روایت را مراجعه کنید صریح است در جبر. می گوید اصلا گنهکار متمکن نیست گناه را ترک کند. جبر همین است.

پس باید این روایات زخرف و لم نقله را باید حمل کنیم بر مباین کتاب، والا این را عرض کنم خبر اخص مطلق از کتاب که نمی شود گفت لم نقله یا زخرف. آیا لا ربا بین الوالد و الولد زخرفٌ چون خلاف اطلاق حرم الربا است؟ اگر قطعی الصدور بود زخرف نبود حالا چون ظنی الصدور است شده زخرف؟ این را که نمی شود گفت. ما که مخصص عمومات کتاب در اخبار قطعی الصدور که داریم. اگر بنا باشد ما خالف قول ربنا شامل خبر اخص مطلق از کتاب بشود پس باید بگوئیم لم نقله یا زخرف، واین قابل التزام نیست. پس می شود خبر مباین با کتاب. این یک توجیه.

توجیه دوم: این است که صاحب کفایه فرموده است: مراد از این روایات خبری است که مخالف با مراد جدی است از کتاب نه ظاهر کتاب. امام علیه السلام بیان می کند ما حرفی که مخالف مراد جدی قرآن است نمی گوئیم. خب ما در عام وخاص می خواهیم بگوئیم مراد جدی از عموم کتاب همین است که این خبر اخص مطلق می گوید. خبر اخص را کاشف از مراد جدی می خواهیم قرار بدهیم.

اقول: این توجیه را ما قبول نداریم، برای اینکه ظاهر این روایات این است که می خواهد میزان بدهد دست مردم که ای مردم لاتقبلوا علینا ما خالف قول ربنا. خب اگر بنا باشد که مخالف قرآن علامت ندارد، هر چیزی که مخالف مراد جدی از قرآن است، خب ما مراد جدی از قرآن را از کجا بفهمیم؟ من چه می دانم این خبر لا ربا بین الوالد و الولد مخالف با مراد جدی از قرآن هست یا نیست؟ ضابطه پیدا نمی شود. وظیفه مردم را دارد بیان می کند. اگر امام علیه السلام می خواست راجع به خودش صحبت کند که بله ما خلاف قرآن حرف نمی زنیم مطمئن باشید، خب یک چیزی، اما یکوقت مردم وظیفه شما این است که اخبار ما را عرضه کنید بر کتاب، اگر خبر مخالف کتاب بود دور بیندازید، خب اینکه نمی شود بگوئیم علامتی باشد که هیچکس نتواند تشخیص بدهد که مخالف با مراد جدی باشد. ما چه می دانیم واقعا مراد خدا چیست؟ اینکه نشد ضابطه برای ما.

توجیه سوم: اینهم توجیه خوبی است، بگوئیم ما خالف قول ربنا لم نقله یا زخرف، مخالف با روح قرآن است. و این مطلبی است که هم آقای صدر دارد و هم آقای سیستانی دارند. می گویند کار نداریم به این آیات، مخالف با روح قرآن. روح قرآن از مجموع آیات فهمیده می شود.

مثلا اگر یک روایتی آمد گفت لاتخالطوا الاکراد فإنهم طائفة من الجن. خب در قرآن راجع به اکراد بحثی نشده است، ولی گفته می شود که این مخالف روح قرآن است که این نژادپرستی می شود. قرآن فرموده إن اکرمکم عند الله اتقاکم. این می شود مخالف روح کتاب.

شبیه این می ماند که به شما یک شعری می دهند می گویند این شعر حافظ است، می گوئید نه، این با اشعار حافظ همخوانی ندارد، یعنی با روح اشعار حافظ سازگار نیست. کسی که آشنا باشد با سبک وسیاق شعر حافظ، یک شعری را به او بدهند تشخیص می دهد می گوید این شعر حافظ نیست. قرآن هم همین است. یک روایتی در بحار هست که شب نهم ربیع رفع القلم می شود از مردم. خب این مخالف روح قرآن است. مگر می شود حرام و کار زشت حلال بشود بخاطر مناسبت کذا؟ نمی شود. رفع القلم عن شیعة علی هم مخالف کتاب است. اتفاقا شیعة علی بیشتر مسئولند. الحسن من کل احد حسن و منک احسن لمکانک منا، والقبیح من کل احد قبیح و منک اقبح لمکانک منا. این حرف معنا ندارد.

روایتی داریم که برخی از فقهاء ما متأسفانه به آن استناد کرده اند که اصحاب بدع را باهتوهم، به آنها تهمت بزنید، بگوئید زنای محصنه می کند، فلان عمل منافی عفت را انجام می دهد. خب این با روح قرآن نمی سازد. لایجرمنک شنئان قوم علی أن لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی. اگر بعدا کشف بشود که او ولو منحرف است اما در عمرش یک فساد اخلاقی هم مرتکب نشده بعد می آیند تمام مطالب حق شما را هم زیر پا می گذارند. مرحوم آسید باقر حکیم رض در یک مجلسی بودیم راجع به همین روایت صحبت شد. ما عرض کردیم راجع به این روایت که إذا رأیتم اهل البدع من بعدی فباهتوهم که صحیحه عبدالله بن سنان است آقای سیستانی هم دارند که این روایت إما مطروح أو مؤوّل، یا باید توجیه کنیم بگوئیم فباهتوهم یعنی مبهوت کنید اینها را در بحث، یا مطروح هستند. ایشان یک شاهدی آوردند، می گفتند یک سری جوانهای اهل سنت شیعه می شوند فقط بخاطر همین که می گویند پدرهای ما به ما دروغ گفته اند راجع به شیعه، گفته اند اینها بعد از نماز سه بار دستانشان را بالا می آوردند می گویند خان الامین، اینها در شب عاشورا مرتکب فسق و فجور می شوند. پدرانمان راجع به شیعه به ما دروغ گفته اند فهمیدیم شیعه اینجور نیستند فهمیدیم شیعه حق است. خب ما هم اگر بیائیم راجع به منحرفین که راه برخورد با اینها این است که وجادلهم بالتی هی احسن، بیائیم جادلهم بأن تنسب الیهم الزنا واللواط و السحق، اینکه درست نیست. خود امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نشد مخالفینش را متهم کند. ما کان ینسبهم الی الشرک و النفاق، حتی نمی گفت اینها مشرک هستند. با اینکه مشرک حقیقی بودند شرک در ولایت داشتند.ولی از راه های صحیح استفاده کردند.

این هم توجیه سوم که بگوئیم ما خالف قول ربنا لم نقله یعنی مخالف با روح قرآن را ما نمی گوئیم. انشاءالله روز شنبه بیشتر توضیح می دهیم.